

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بحث بيع عبد كافر

بحث در بيع عبد كافر بود، ملاحظه فرموديد كه بيع عبد كافر و همچنين عبيد كه ارتداد ملي دارد، تقريباً بلا اشكال مانعي ندارد و صحيح است. يكي از ادله اى كه بر اين مدعا اقامه شد اجماع بود، و ما گفتيم كه اين اجماع (طبق تصريحى كه مرحوم شيخ دارند) متخذ از يك سري مسائل متعدده است، مسائل متعدده اى داريم در فقه مربوط به عبد كافر كه از آن مسائل متعدده استفاده اجماع شد بر اين كه بيع عبد كافر صحيح است.

در رابطه با اين اجماع دو نكته وجود دارد كه بايد مورد توجه قرار بگيرد. نكته اول: اين است كه بيع عبد كافر در كلمات قدما بنحو مستقل مطرح نشده است تا اينكه بگوئيم ما از كلمات و فتاواى قدما استفاده اجماع مى كنيم. نكته دوم: آيا اصلاً تحصيل اجماع از چنين طريقي واقعاً كشف از قول معصوم (ع) دارد يا خير؟ اگر ما مى بينيم در مواضع متعددى، به يك مناسبتى، مسأله اى عبد كافر مطرح است و ما بالملازمه يا به طريق ديگر از آن استفاده مى كنيم پس حتماً فقها بيع عبد كافر را جاز مى دانند كه چنين مسأله اى را مطرح کرده اند، آيا از اين راه ما مى توانيم كشف از قول معصوم (ع) بكنيم يانه؟ اينجا برخى از بزرگان خواستند بفرمايند اجماع اين چنينى كه بخواهد كاشف از قول معصوم باشد در اين مسأله اى مانحن فيه «مشكل».

نكته اول (كه بيع عبد كافر در كلمات قدما مطرح نشده است)، نكته مهمى است. و اگر موضوعى در كلمات قدما مطرح نشد اينجا ادعاى اجماع امكان ندارد، وقتى يك مسأله اى مطرح نشده است، چطور مى توانيم بگوئيم اجماع وجود دارد؟ اجماع در بين متأخرين كه اصلاً اعتبارى ندارد، آن اجماعى كه كاشفيت از قول معصوم (ع) دارد، اجماع بين متقدمين است.

اما اين نكته دوم، كه بگوئيم: ما براى كشف قول معصوم (ع) از اين مواضع متعدده نمى توانيم استفاده بكنيم به نظر مى رسد قابل مناقشه باشد، و چنين مطلبى چه وجهى دارد؟ ما همانطوري كه از فتاواى صريح فقها مى توانيم قول معصوم را كشف كنيم، از فتاواى غير صريح، يعنى در يك موردى راجع به استرقاق كفار فتوا داده اند ما از آن استفاده مى كنيم پس بيعش هم جاز است؛ يعنى اين فتوا را صريحاً نداريم در كلمات اما بصورت غير صريح چنين معنا و فتواى وجود دارد.

ما اين نكته را خواستيم عرض بكنيم كه از جهت اجتهادى در ذهن شريف آقاىان باشد. همانطوري كه ما از فتاواى صريح فقها مى توانيم كشف از قول معصوم (ع) بكنيم، از فتاواى غير صريح هم مى توانيم كشف از قول معصوم بكنيم، ملاك حجيت اجماع كاشفيت از قول معصوم است، مى خواهد از فتاواى صريح باشد و مى خواهد از فتاواى غير صريح باشد.

بیان کلمات فقها در بیع عبد کافر

در باب مرتد فطری مجموعاً وقتی ما کلمات فقها را بررسی می‌کنیم دو دلیل ذکر شده است که می‌خواهند بفرمایند بیع مرتد فطری جایز نیست. **دلیل اول** مرتد فطری چون نجس هست بگوییم بیعش جایز نیست. **دلیل دوم** که از کلمات فقها استفاده می‌شود این است که بگوییم: چون قتل مرتد فطری واجب است و توبه او مورد قبول نیست، لذا حالا که قتلش واجب است صدق مال بر او نمی‌کند، در معرض تلف است، در معرض اتلاف است و چیزی که در معرض تلف و اتلاف است بیعش جایز نیست.

بررسی دلایل فوق:

اما نسبت به مسأله‌ی نجاست چند مطلب وجود دارد. مطلب اول این است که ما گفتیم نجاست مانعیت از بیع ندارد؛ حتی در اعیان نجسه اگر يك شیء نجسی منفعت محله‌ی دارد بیعش جایز است، و خود نجاست من حیث هی هی مانعیت از صحت بیع ندارد. این يك مطلبی است که قبلاً هم در مباحث گذشته اثبات کردیم و الان هم بزرگان یعنی متأخرین از فقها تقریباً همه نظرشان همین است. در بین متقدمین افرادی هستند که می‌گویند نجاست من حیث هی هی مانعیت دارد، اگر يك چیزی نجس شد حق بیع و شرا را ندارید ولو برای منافع محله، اما در بین متأخرین تقریباً نظرشان بر عکس متقدمین هستند، و می‌گویند نه، اصلاً نجاست من حیث هی هی مانعیت از صحت بیع را ندارد.

مطلب دوم مرحوم کاشف الغطا در شرح قواعد، جواز بیع مرتد را مشروط به قبول توبه کرده است و فرموده اگر توبه‌ی مرتد قبول بشود بیعش جایز است. اگر توبه‌ی مرتد قبول نشود بیعش جایز نیست. بعد يك ترقیبی کرده در مطلق کفار (که ما می‌گوییم کافر نجس است) فرموده است اگر قایل شدیم که کافر قابلیت طهر را دارد، (و قابلیت طهرش به این است که دوباره مسلمان شود) اگر قابلیت طهر را بالاسلام دارد بیع او صحیح است و اگر قابلیت طهر را ندارد بیع او صحیح نیست.

آیا جواز البیع منوط به توبه است؟

حالا می‌خواهیم این مسأله را بررسی کنیم و ببینیم که آیا از نظر فقهی می‌توانیم در باب مرتد یا در باب مطلق کفار، جواز البیع را ما منوط بکنیم به این که اگر «توبه‌اش قبول شد» یعنی اگر امکان قبول توبه‌اش است بیع او جایز است اما اگر امکان قبول توبه‌اش نیست بیع او هم جایز نیست. ظاهر مطلب این است که ما نمی‌توانیم جواز بیع را مبتنی کنیم بر این که نجاست او (کافر) با توبه از بین برود؛ چرا؟ چون اولاً اگر اینطور باشد چون کافر با اسلام آوردنش طاهر می‌شود دیگر فرقی بین کافر اصلی و عرضی و ملی و فطری وجود ندارد؛ بگوییم چون کافر توبه او بوسیله‌ی اسلام آوردن قابل قبول است باید بیع او مطلقاً جایز باشد.

ولی نکته‌ی که در اینجا وجود دارد این است که: در هر شیء ملاک، فعلیت آن شیء است، ما در اصول می‌خوانیم که فعلیت حکم به فعلیت موضوع است، یعنی این حکم وقتی موضوعش فعلیت داشت خودش هم فعلیت دارد. الان يك شیء نجسی، نجس فعلیتش این است که نجس است. الان تا زمانی هم که نجس است شاید امکان استفاده‌ی از این نباشد. اگر آب کر روی این نجس بگیریم و آب کر تمام او را فرا بگیرد و پاک بشود، یا مثلاً شیء نجس را استحاله کنیم و با استحاله یا با انقلاب تغییری در او بوجود بیاید، امکان استفاده‌ی حلال از او وجود دارد.

ولی این ملاک نیست. ملاک این است که بالفعل هذا نجس و ليس بطاهر و روی این فعلیت ما باید الان حکم را بررسی بکنیم، بگوییم: اگر بعداً این توبه بکند طهارت پیدا می‌کند، اگر توبه بکند نجاستش از بین می‌رود، این فایده‌ی ندارد؛ در باب احکام ما باید ملاک را بیاوریم روی فعلیت، فعلیتش نجاست است. لذا در باب نجاست نمی‌توانیم بگوییم اگر این نجاست زایل می‌شود بی‌عش بخاطر آنکه بعداً نجاستش زایل می‌شود صحیح است، هنوز که او محقق نشده است؛ چیزی که هنوز محقق نشده است، چطور می‌توانیم حکم فعلی جواز را الان بر او مترتب بکنیم؟

اقتضای قاعده

اما از نظر قاعده موضوعی که الان فعلیت دارد حکم نسبت به او فعلیت دارد، موضوعی که فعلیت ندارد بخواهیم بگوییم يك حکمی که برای يك موضوع غیر فعلی است اما آن حکم الان فعلیت دارد این معنا ندارد. لذا این بیان کاشف الغطا که بگوییم (اگر توبه او قبول بشود بی‌عش جایز است) هنوز که توبه نکرده و بعداً هم معلوم نیست که اصلاً توبه بکند یا نکند، ما اینها را نمی‌توانیم ملاک برای حکم بگیریم. ملاک این است که الان مرتد فطری و نجس الان باید ببینیم که آیا این نجاست مانعیت از بیع دارد یا مانعیت ندارد. لذا این بیان کاشف الغطا بیان تامی نیست. پس در اینجا چه باید گفت؟ باید بگوییم: خود نجاست مانعیت از بیع و از جواز البیع ندارد، لذا این مرتد فطری از این جهت مشکلی ندارد.

صحت بیع مرتد فطری

الان بحث در این است که آیا بیع مرتد فطری صحیح است یا نه؟ يك دليل برای عدم صحت که عبارت از همین نجاست بود عرض کردیم که جوابش را هم عرض کردیم. دليل دوم این است که مرتد فطری چون توبه‌ی او بنابر مشهور بحسب ظاهر پذیرفته نیست ولو باطناً بین خودش و خدایش توبه‌اش پذیرفته شده باشد، اما ظاهراً پذیرفته نمی‌شود. حالا که توبه‌ی او پذیرفته نمی‌شود قتل او هم واجب است، حالا که قتلش واجب است، این در معرض تلف است، حالا که در معرض تلف است پس مال نیست، «لا یصدق علیه المال» آیا عدم مالیت دليل می‌شود بر این که بی‌عش جایز نیست؟ چون مال نیست؛ بر این دليل هم چند اشکال وارد است.

اشکال اول این است که وجوب قتل او را از مالیت نمی‌اندازد؛ اگر ما گفتیم که قتل او واجب است، مستلزم این نیست که از مالیت ساقط بشود، چرا؟ برای این که ما دو شاهد داریم، يك شاهد این است که اگر يك عبدی مرتد فطری شد حالا بر يك کسی هم کفاره عتق بر ذمه‌اش است، باید يك عبدی را آزاد کند، هنوز این عبد را هم حاکم حکم نکرده است که باید کشته بشود، یا حکم هم کرده ولی هنوز حکم حاکم اجرا نشده است، اینجا اگر کسی آمد گفت من باید يك عبدی را آزاد کنم من همین الان پولش را می‌دهم به مالکش و آزاد بشود، همه می‌گویند مانعی ندارد. عتق عبدی که ارتداد فطری پیدا کرده، عتقش مانعی ندارد. پس معلوم می‌شود مالیت دارد، اگر مالیت نداشت نمی‌شد بگوییم عتقش هم صحیح است.

شاهد دوم این است که اگر شخصی این مرتد فطری را بدون اذن حاکم بکشد، باید در نزد حاکم اثبات بشود ارتداد فطری او، و حاکم حکم بکند به وجوب قتلش، حاکم که حکم کرد دیگر هر کسی می‌تواند او را به قتل برساند. اما قبل از این که حاکم حکم بکند نمی‌شود کسی او را بقتل برساند. و فقها فتوا داده‌اند اگر کسی بدون اذن حاکم آمد او را کشت ضامن است، و باید در نزد حاکم ثابت بشود، باید در نزد حاکم ثابت بشود اولاً و حاکم هم حکم بکند. اما اگر حاکم هنوز حکم نکرده است يك کسی مرتد فطری را بکشد، قاتل ضامن است. اینها قرینه واضحی است بر این که عبدی که ارتداد فطری پیدا کرده عنوان مالیتش هنوز باقی است. و لذا در آن زمانی هم که می‌خواهند محاکمه کنند، تا آن زمان اگر این رفت يك مقدار کار کرد، کسب و تجارتی انجام

داد کسبش مال کی است؟ متعلق به مولایش است. اینها از باب این است که هنوز مالیت او باقی است، این جواب اول.

جواب دوم این است که الان فرض بکنید حاکم هم حکم کرده که باید او را بکشد، مگر این مانعیت از جواز البیع دارد؟ يك کسی که مریض مشرف بر موت است، اما مملوك است، مریض مملوك مشرف بر موت را شما نمی‌توانید خرید و فروش بکنید؟ يك عبدی است الان شما می‌روید آن عبد را می‌خرید در حالیکه می‌دانید يك دقیقه دیگر می‌خواهد بمیرد خرید او او مانعی ندارد.

نتیجه بحث

نتیجه بحث این است که بیع عبد چه کافر باشد، مرتد ملی باشد، مرتد فطری باشد بیعش جایز است و مانعی ندارد. يك مسأله‌ی مطرح است، (روی آن فکر بفرمایید) که به مناسبت فردا فقط يك اشاره‌ای به آن می‌کنیم. و آن مسأله این است: اموالی که برای کفار در کشورهای مختلف (و این سؤال را مسلمانها زیاد می‌کنند از مراجع) که ما رفتیم در يك کشور کفری، آنجا از وسائل آنها استفاده می‌کنیم پول به آنها نمی‌دهیم، اموال آنها را ممکن است برداریم به آنها پول ندهیم، و ممکن است آنها هم متوجه نشوند، آیا اخذ اموال کفار در کشورهای کفر آیا مسلمان می‌تواند اموال آنها را بدون اذن آنها بردارد و تصرف کند و تملك کند، یانه؟ این يك مسأله‌ای است که امروزه هم خیلی مورد ابتلای مسلمانهاست روی آن فکر بفرمایید، و فردا ان شاء الله يك اشاره‌ای به آن خواهیم داشت.

و صلی الله علی سیدنا محمد وآله اجمعین.